

آسیب‌شناسی رشته علوم سیاسی در ایران

راهبرد فرهنگ، ش ۱۹ (پاییز ۱۳۹۱)

چکیده:

علوم سیاسی از سال ۱۲۷۷ که پایش به کشور ما باز شد تا زمان حاضر شاهد فراز و نشیب فراوان بوده است. این رشته در سال ۱۳۱۳ در دانشگاه تهران ذیل رشته حقوق قرار گرفت؛ و به دلیل متأثر بودن از آن، رنگ و بوی فرانسوی داشت. در فصلی دیگر، این سلطه از بین رفت؛ و گرایش‌های اثبات‌گرایانه و انگلوساکسونی جایگزین شد. طبق یک طبقه‌بندی می‌توان آسیب‌های مرتبط با این رشته را به آسیب‌های مربوط به نظام سیاسی - اجتماعی (شامل عدم وجود راهبرد جامع، ارتباط با گفتمان مسلط، توسعه ناکافی نهادهای مدنی علمی، توهم استغنا از علوم سیاسی، ارتباط ناقص با دستگاه‌های اجرایی، ابهام وحدت دو نهاد حوزه و دانشگاه، نابسندگی معیارها، دست دوم بودن علوم انسانی و فرار نخبگان)، آسیب‌های مربوط به اندیشمندان (اعم از تحویل علوم سیاسی به علوم دیگر، ابهام ارتباط سنت و تجدد، رضایت بخش نبودن سطح دانش سیاسی اسلامی، ابهام در بومی‌سازی، ابهام در اسلامی‌سازی، ناکافی بودن مطالعات بینارشته‌ای، بحران روش، آشفتگی مفاهیم، خودسانسوری، مردمی نبودن زبان و ایدئولوژیک و سیاست زده شدن علوم سیاسی) و آسیب‌های مرتبط با دانش‌پژوهان (شامل عدم تناسب با سطح دانش‌پژوهان و بحران کار) تقسیم نمود.

واژگان کلیدی:

آسیب‌شناسی، علوم سیاسی، (علم) سیاست، تحلیل گفتمانی، سنت، تجدد، بومی‌سازی، اسلامی‌سازی، مطالعات بینارشته‌ای

مقدمه

در حالی که تا قبل از سده نوزدهم واژه «سیاست»^۱ کاربرد بیشتری داشت، با اوج گرفتن مکتب اثبات-گرایی، واژه «علوم سیاسی»^۲ رواج بیشتری پیدا کرد. در حقیقت، تأکید بر «علم»^۳ بودن سیاست، و همچنین

۱. politics

۲. political science

۳. science

سرایت دادن روش‌های علوم تجربی به علوم اجتماعی، نوع نگاه به این مجموعه علوم را تغییر داد. آلن بیرو دانش سیاست را شامل رشته‌های گوناگون علوم سیاسی از جمله تاریخ سیاسی، مطالعه عقاید سیاسی، اندیشه‌ها و نهاد‌های سیاسی، حقوق اداری، حقوق اساسی و روابط بین‌الملل می‌داند. موریس دوورژه معتقد است اصطلاح «علم سیاست» در بین سال‌های ۱۸۵۹ و ۱۸۷۲ به جای «فلسفه سیاست» نشست؛ و قبل از جنگ جهانی اول در دروس دانشگاهی آمریکا و پس از جنگ جهانی دوم در دانشگاه‌های اروپا وارد شد.^۱ در عصر جدید، فلسفه علم جای معرفت‌شناسی و کل دانش را گرفت؛ چون چیزی جز علم تجربی را قبول نداشتند. به همین دلیل، اثبات‌گرایان قائل به یک علم در قلمرو علوم طبیعی و انسانی بودند. با توجه به مجموعه‌ای بودن علوم سیاسی، امکان سخن گفتن از روشی واحد در آن وجود ندارد. «علم یگانه»^۲ حلقه وین که ادعای متحد کردن روش‌ها را در کلیه علوم داشت، امروزه، مورد نقادی هشیارانه مکاتب متأخرتر قرار گرفته است. البته، ویکو در قرن هفدهم ایده وحدت روش در علوم طبیعی و علوم انسانی را زیر سؤال برده بود. سپس دیلتای، به شکل مشخص روش‌های علوم انسانی (گایست ویسن شافتن^۳) را در مقابل روش‌های علوم طبیعی (ناتور ویسن شافتن^۴) قرار داد. واژه science علاوه بر آن که اسم جمع است، می‌تواند جمع بسته شود. پس، هرچند اصطلاح political science رواج دارد، اما political sciences هم صحیح است. به هر حال، «علوم سیاسی» مجموعه‌ای از علوم مربوط به سیاست را با محوریت واحدی گرد هم آورده است. البته، این مسئله به آن معنا نیست که ضرورتاً علوم سیاسی امروزه به رشته علمی^۵ مستقلی تبدیل نشده باشد. اگر تا چند دهه قبل اختلاف زیادی نسبت به این مسئله وجود داشت، امروزه کاملاً پذیرفته شده که این دانش به رشته علمی مستقلی تبدیل شده است. اصطلاح «علوم سیاسی» در اروپای قاره‌ای زودتر از کشوری مانند انگلستان کاربرد پیدا کرد. هنوز هم در بسیاری از دانشگاه‌های بریتانیا از واژه government برای این رشته استفاده می‌شود.^۶ شاید دلیل این امر را بتوان در تحلیلی بودن فلسفه در آن دیار جست‌وجو نمود. باز به همین دلیل است که رشته‌هایی همانند روابط

^۱. موریس دوورژه، روش‌های علوم اجتماعی، ترجمه خسرو اسدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۴۰.

۲. the unified science

۳. geistwissenschaften

۴. naturwissenschaften

۵. discipline

۶. دیوید مارش (و جری استوکر)، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران، مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۲۴.

بین‌الملل^۱ در ایالات متحده و فلسفه سیاسی در بریتانیا رشد بیشتری داشته است. به هر حال، در این مقاله، به کلیه دانش‌ها و مطالعات سیاسی^۲ نظر داریم. این دانش‌ها اعم از اندیشه‌های سیاسی و وجوه تجربی این علوم است؛ و بنابراین، به «علم» به معنای تجربی آن محدود نمی‌شود.^۳

علم سیاست در ایران از بدو تأسیس تا به امروز سه دوره را پشت سر گذاشته است:

- از تأسیس مدرسه علوم سیاسی تا دانشگاه تهران،

- از تأسیس دانشگاه تهران تا پایان دهه ۱۳۵۰،

- از پیروزی انقلاب اسلامی تا کنون.

آغاز ورود علم سیاست به ایران به سال ۱۲۷۷ شمسی و به تأسیس مدرسه علوم سیاسی باز می‌گردد. هدف این مدرسه جنبه کاربردی داشت؛ و بنیان‌گذاران آن در پی پرورش نیروی انسانی به‌منظور اشتغال در دستگاه وزارت امور خارجه بودند. به همین دلیل تا سال ۱۳۰۵ مدرسه، جزئی از وزارت خارجه بود و محتوای دروس آن را اغلب سیاست خارجی، آموزش دیپلماسی و حقوق بین‌الملل تشکیل می‌داد؛ و از آموزش مسائل مربوط به حکومت و سیاست ایران خبری نبود. با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و بر سر کار آمدن رضاخان فعالیت مدرسه متوقف شد؛ و بعد از مدتی در سال ۱۳۰۵ مدرسه علوم سیاسی از وزارت خارجه جدا و با مدرسه عالی حقوق ادغام گردید؛ و در سال ۱۳۱۳ با تأسیس دانشگاه تهران همراه با مدرسه عالی تجارت، جای خود را به دانشکده حقوق و علوم سیاسی داد، که به قول حمید عنایت، با این وصف در راه رشد علوم سیاسی چه در دانشگاه و چه در میان روشنفکران چندان مؤثر نبود. از طرفی، سلطه نظام آموزش فرانسوی موجب غلبه رویکرد حقوقی در مطالعه پدیده‌های سیاسی شده بود. لذا، سیاست‌پژوهان ایرانی به جای تحلیل مسائل سیاسی روز، به حوزه ترجمه آثار خارجی روی آوردند. با بازگشت تعداد بیشتری از دانش‌آموختگان علم سیاست از غرب بی‌علاقگی به شناخت فرهنگ خودی و ویژگی عمده علم سیاست گردید. ویژگی‌های علم سیاست در دوره اول عبارت است از: گرایش‌های محافظه‌کارانه، پرهیز از تحلیل مسائل سیاسی، غلبه رویکرد حقوقی در مطالعات سیاسی، گرایش به سمت ترجمه آثار خارجی، و گریز از پرداختن به مسائل سیاسی ایران و فرهنگ خودی. در دوره دوم، سه رویداد مهم توانست موجب بهبود نسبی وضعیت علم سیاست گردد: رهایی علوم سیاسی در دانشگاه تهران از سلطه رشته حقوق، خارج

^۱. international relations

^۲. political studies

^۳. ر.ک: سید صادق حقیقت، روش‌شناسی علوم سیاسی، ویراست دوم، قم، دانشگاه مفید، ۱۳۸۷، ص ۳۴-۳۵.

شدن رشته علم سیاست از انحصار دانشگاه تهران، و تقویت روش‌های جامعه‌شناختی به جای رویکرد حقوقی.^۱

در این مقاله، سعی می‌شود سیستم سیاسی به مثابه یک گفتمان در نظر گرفته، و جایگاه سیاست و رشته علوم سیاسی به مثابه موضوعات گفتمانی به بحث کشیده شود. همچنین، اسلام سیاسی گفتمانی است که به دلیل برخورداری از دسترسی و اعتبار، در مقابل پادگفتمان تجدد مسلط شد.

آسیب‌شناسی نه تنها به معنای نادیده گرفتن نقاط مثبت در موضوع مورد مطالعه نیست، بلکه می‌تواند زمینه‌ساز از بین بردن کمبودها و نواقص تلقی شود. با این امید و با توجه به نکات مقدماتی فوق، می‌توان به مهم‌ترین آسیب‌های علوم انسانی در ایران پرداخت. این آسیب‌ها را می‌توان به آسیب‌های مربوط به نظام سیاسی-اجتماعی، آسیب‌های مربوط به اندیشمندان و آسیب‌های مربوط به دانش‌پژوهان تقسیم نمود. البته، این تقسیم شکل غالبی دارد؛ و بنابراین، یک آسیب ممکن است به چند حوزه مربوط باشد.

الف- آسیب‌های مربوط به نظام سیاسی - اجتماعی

پرداختن به آسیب‌های رشته علوم سیاسی جز با در نظر گرفتن آن در نظام سیاسی-اجتماعی امکان ندارد؛ چرا که بر اساس تفکر سیستمی، اجزای یک سیستم در ارتباط با دیگر اجزا و کل سیستم می‌باشند؛ و در تفکر نظام‌مند به این گونه روابط باید توجه نمود. در نظریه سیستمی سعی می‌شود مسائل مربوط به کلیت نظام در اولویت قرار می‌گیرد. شاید ارسطو که سیاست را اشرف علوم در نظر می‌گرفت، به این مسئله توجه داشت که سیاست با کلیت نظام سیاسی-اجتماعی سروکار دارد. در مباحث توسعه، بحث دیگری وجود دارد که به ظاهر با بحث فوق مشابهت دارد: تقدم سیاست، فرهنگ یا اقتصاد. در حالی که مارکسیستها اولویت را به اقتصاد می‌دهند، نظریه گفتمان به عنوان چارچوب این مقاله، و نظریه پردازانی همانند ارنستو لاکلا و شنتال موف، سیاست را مقدم می‌دانند.^۲ به بیان دیگر، تأثیری که سیاست بر دیگر حوزه‌ها دارد به مراتب بیشتر از تأثیری است که حوزه‌های دیگر بر آن دارند. اولویت و تأثیرگذاری غیر از اهمیت و اولویت رتبی است. پس، چه بسا فرهنگ از اهمیت بیشتری برخوردار باشد، اما اولویت در تأثیر با سیاست باشد. در ایران، اما، سیاسی شدن به معنای دیگری نیز وجود دارد که کلاً منفی است: همه چیز بیش از حد

۱. ر.ک: محمد باوی، «وضعیت رشته علوم سیاسی در ایران» فصلنامه علوم سیاسی، ش ۳، سال اول (۱۳۷۷).

۲. حقیقت، همان، ص ۵۵۴-۵۵۵.

سیاسی شده است. علوم انسانی و فرهنگ و اقتصاد هم سیاسی شده‌اند؛ و با مسائل جناحی گره خورده‌اند. لازمه جناحی و سیاسی شدن به این معنا، نادیده انگاشتن منافع ملی و انباشت سرمایه‌های انسانی و مادی است. نشانه و معیار این امر آن است که با عوض شدن دولت، سیاست‌های آموزشی و پژوهشی به شکل کلی، و در رشته علوم سیاسی به شکل خاص، تا اندازه زیادی عوض می‌شود. به هر حال، با عنایت به مسائل فوق، مهم‌ترین آسیب‌های علوم انسانی که به نظام سیاسی - اجتماعی مربوط می‌شوند عبارتند از:

۱- **عدم وجود راهبرد جامع:** هر نظام باید دارای برنامه بلندمدت راهبردی باشد. سند چشم‌انداز امیدی را زنده کرد که بر اساس آن تکلیف دانشی همانند علوم سیاسی نیز مشخص می‌شد. در عین حال، به نظر می‌رسد در این سند، جایگاه علوم انسانی و علوم سیاسی به شکل دقیق مشخص نیست؛ و بنابراین نمی‌دانیم در برنامه درازمدت، میان مدت و کوتاه مدت باید به چه اهداف مشخصی دست یابیم. ما نیازمند راهبردی جامع در دانش سیاسی هستیم، به شکلی که هر دولتی بر سر کار آید، فارغ از سلائق سیاسی خاص، آن راهبرد را دنبال کند؛ و در مجموع، شاهد سیاستی انباشتی در این زمینه باشیم.

۲- **ارتباط ناسازوار با گفتمان مسلط:** قاعده اولیه آن است که یک رشته علمی در ارتباطی هماهنگ با گفتمان سیاسی حاکم ایفای نقش نماید. اگر مبنای آن علم با مبنای این گفتمان ناسازوار باشند، با نوعی آسیب روبرو می‌شویم و باید به شکلی آن را حل نمود. گفتمان حاکم بر ایران اسلامی را می‌توان «اسلام سیاسی» نامید. اسلام سیاسی را می‌توان به گفتمانی تعریف کرد که به ضرورت تشکیل حکومت بر اساس شریعت اعتقاد دارد؛ و دال مرکزی^۱ خود را «حکومت اسلامی» قرار داده است. این ایدئولوژی سیاسی با قرائتی تماماً سیاسی از اسلام، در صدد تشکیل حکومت اسلامی بر اساس شریعت است. این خواسته در دهه ۲۰ شمسی در ایران، و تقریباً در همین زمان در برخی دیگر از کشورهای اسلامی، مطرح شد. حضرت امام خمینی به عنوان برجسته‌ترین رهبر این گفتمان، از سال ۱۳۴۱ در تقابل با رژیم شاهی قرار گرفت؛ و نظریه حکومت اسلامی را در دوران تبعید در نجف مطرح کرد. بالاخره، اسلام سیاسی در ایران در چالشی سخت و طولانی ایدئولوژی‌های رقیب را پشت سر گذاشت؛ و با به زیر کشیدن سلطنت پهلوی قدرت و حکومت را در اختیار گرفت؛ و به دلیل در دسترس بودن^۲ و اعتبار^۳ به گفتمان مسلط^۱ تبدیل شد.^۲ در هر گفتمان، و از

۱. nodal point

۲. availability

۳. credibility

از جمله در گفتمان اسلام سیاسی، دانش با قدرت مویرگی و شبکه‌ای عجین است؛ و بنابراین، ارتباطی بیش از تعامل دارد. گفتمان‌ها حقایق خاص خود را تولید، و فاعل شناسا (سوژه) را مقهور ساختار می‌کنند. رشد و تغییر علوم سیاسی در ایران بدون مسلط (هژمون) شدن اسلام سیاسی قابل فهم و تحلیل نیست. از یک طرف، گفتمان اسلام سیاسی در پیوند با دانش خاصی تولید شده است؛ و در تقابل و غیریت‌سازی با دانش غربی، نشانه‌های خود را مفصل‌بندی^۲، و دانش ویژه خود را بازتولید می‌کند. از سویی دیگر، دانش سیاسی تا اندازه زیادی به جهان متجدد وابسته است؛ و آن‌چه به نام علوم سیاسی در ایران داریم عمدتاً ترجمه آثار متفکران غربی است. در راستای حل این ناسازه، دو راهکار اسلامی سازی و بومی سازی پیشنهاد شده، که در ادامه به آنها نیز خواهیم پرداخت.

۳- توسعه ناکافی نهادهای مدنی علمی: نهادهای مدنی واسط دولت و مردم هستند؛ و چون در اعمال قدرت دولت بر مردم به مثابه فیلتر عمل می‌کنند؛ در تلطیف و دموکراتیک کردن قدرت نقشی به سزا دارند. بنابراین، هر چه نهادهای مدنی توسعه بیشتری پیدا کنند، آن جامعه باثبات‌تر ارزیابی می‌شود. هر چند نهادهای مدنی، طبق تعریف، مشروعیت خود را از دولت اخذ نمی‌کنند، اما انتظار می‌رود دولت‌ها

۱. hegemonic

^۲. در این زمینه، ر.ک: اسلام سیاسی در ایران نوشته دکتر سیدمحمدعلی حسینی‌زاده (قم، دانشگاه مفید، ۱۳۸۶). نویسنده در توضیح این اثر چنین بیان کرده است: «در میان نظریه‌ها و چارچوب‌هایی که برای بررسی ایدئولوژی‌های سیاسی ارائه شده‌اند نظریه گفتمانی لاکلا و موف که از بسط نظریه هژمونی گرامشی و تحلیل سازوکارهای پیچیده قدرت در اندیشه فوکو پدید آمده از قابلیت بالایی در تحلیل فرآیند ظهور و افول گفتمان‌ها و به عبارتی ایدئولوژی‌های سیاسی برخوردار است. این کتاب کوشیده است با تکیه بر این نظریه فرآیند ظهور و استقرار اسلام سیاسی در ایران را بررسی کرده، و علاوه بر این چالش‌های پیش روی آن را تحلیل کند. کاربرد این نظریه مستلزم نوعی نگاه فراگفتمانی و نسبتاً بی‌طرفانه در بررسی ایدئولوژی‌های سیاسی است که مؤلف کوشیده است بدان وفادار بماند. نگاه مذکور با خارج کردن محقق و خواننده از فضای ایدئولوژی امکان‌اندیشیدن دوباره به آن را فراهم می‌کند؛ و با قدسیت‌زدایی از ایدئولوژی‌ها و حکومت‌ها راه را بر نقد و بازسازی آنها می‌گشاید. این نظریه از یک سو تأکید می‌کند که اداره جامعه پیچیده کنونی جز با تکیه بر نظریه‌ها و گفتمان‌های سیاسی امکان‌پذیر نیست؛ و از سوی دیگر، نقد و بازسازی دائمی را به دلیل خصلت پویا و متحول جامعه معاصر برای تداوم هژمونی گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌ها ضروری می‌شمارد. اسلام سیاسی همچون هر ایدئولوژی سیاسی دیگر با چالش‌های متنوعی در حوزه نظر و عمل روبه‌رو است» (سیدمحمدعلی حسینی‌زاده، «گفتمان اسلام سیاسی»، روزنامه/اعتماد، ۱۶/۹/۱۳۸۷).

۲. articulation

نیز به نوبه خود مانعی در سر راه توسعه این نهادها ایجاد ننمایند. علوم انسانی به شکل عام، و علوم سیاسی به شکل خاص، نیازمند نهادهای مدنی خاص خود است. رشد انجمن‌های علمی دانشگاهی و حوزوی در سراسر کشور در سال‌های اخیر را باید به فال نیک گرفت؛ و شاهد کارآمدی هر چه بیشتر آن‌ها در زمینه‌های مختلف بود.

۴- توهم استغنا از علوم سیاسی: در حقیقت، هیچ دولت و نهادی از دستاوردهای (علوم انسانی و) علوم سیاسی بی‌نیاز نیست؛ اما گاه ممکن است این توهم به وجود آید که بدون تکیه زدن بر دستاوردهای علوم سیاسی و تخصص متخصصان این حوزه می‌توان کشور را اداره کرد. در حالی که مهم‌ترین عنصر تمدن‌ساز علوم انسانی است، گاه دولت‌ها به دلیل درگیر شدن در مسائل روزمره یا به دلایل دیگر از نقش این علوم غفلت می‌کنند و به مسائل معیشتی و زودگذر ایشان عطف نظر می‌نمایند. گاه نیز دولت‌ها به شکل عملگرایانه^۱ و نتیجه‌گرایانه سعی می‌کنند به جای کار مبنایی و تخصصی، صرفاً به نتایج حاصل از یک عمل اکتفا کنند؛ در حالی که عملگرایی نیز فلسفه و مبانی خاص خود را دارد؛ و حتی بر اساس همین مبنا نیز با تخصص اندیشمندان بهتر می‌توان به اهداف مورد نظر نزدیک شد.

۵- ارتباط ناقص با دستگاه‌های اجرایی: بین پیشرفته بودن یک کشور و درجه همکاری اندیشمندان علوم انسانی با حکومت کنندگان ارتباط مستقیم وجود دارد. بدون علت نیست که نطق‌های رؤسای جمهور کشورهای پیشرفته توسط چند صد اندیشمند علوم انسانی و علوم اجتماعی کنترل می‌شود. در حالی که انتظار می‌رود فارغ‌التحصیلان علوم سیاسی در دستگاه دیپلماسی و نهادهای مربوطه مشغول به کار شوند، رشته بسیاری از شاغلان این گونه دستگاه‌ها با نوع کاری که انجام می‌دهند همخوان نیست. به طور کلی، پذیرش دانشجویان در رشته‌های مختلف بر اساس نیاز یا بر اساس به کارگیری فارغ‌التحصیلان در نهادهای مربوطه انجام نمی‌شود. فارغ‌التحصیلان رشته علوم سیاسی که روزبه‌روز رو به افزایش هستند، انتظار جذب و همکاری در دستگاه دیپلماسی، وزارت کشور، صدا و سیما، خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران و دیگر نهادهای مربوطه را دارند.

۶- ابهام وحدت دو نهاد حوزه و دانشگاه: توسعه علوم انسانی و ارتباط علوم سیاسی با مطالعات دینی در ایران اسلامی به وحدت دو نهاد حوزه و دانشگاه گره خورده است؛ و چون تاکنون تعریفی چندان مشخص از «وحدت» حوزه و دانشگاه به دست داده نشده (و یا لاقلاً تعریفی اجماعی و مشخص توسط مسئولان نظام اتخاذ نشده)، این امر نیز در حاله‌ای از ابهام فرو رفته است. به درستی معلوم نیست که هر یک

^۱. pragmatic

از این دو نهاد چه وظیفه‌ای بر عهده دارند؛ و چگونه در تعامل به هم می‌بایست علوم انسانی را با توجه به آموزه‌های دینی توسعه دهند. نهاد حوزه و نهاد دانشگاه نماینده دو گفتمان اندیشه‌ای در جمهوری اسلامی هستند که می‌توانند در بهترین حالت با هم تعامل داشته باشند. علوم سیاسی (به ویژه با توجه به مطالعات اسلامی) در این زمان، بیش از هر زمان دیگر، نیاز به «تولید» دارد؛ امری که در ایران اسلامی که دولت مسئولیتهای بزرگی بر عهده دارد، می‌بایست از بالا هدایت، و توسط اندیشمندان انجام شود.

۷- نابسندگی معیارها: علوم سیاسی به دلیل انسانی بودن - بر خلاف علوم تجربی - به خودی خود معیارهای کمی، تجربی و چندان مشخصی ندارد. روشهای هرمنوتیکی که به انسان بودن انسان توجه دارند، در مقابل روش تبیین علی و آماری قرار دارد؛ چرا که هدف در آن «فهم»^۱ و «تفهم»^۲ است، نه صرف «تبیین»^۳. هدف تفسیر، فهم‌پذیر ساختن فعل و رفتار است، یعنی روشن کردن معنای آن عمل در نظامی از نهادها و تصویرهای معنادار فرهنگی.^۴ روش‌های تفهیمی در مقابل روش‌های تبیینی قرار می‌گیرند؛ چرا که این پیش فرض مسلم گرفته شده که رفتار و متن به شکلی هستند که باید مورد تفهم قرار گیرند. ریشه این تفکیک به ویلهلم دیلتای برمی‌گردد که روش‌شناسی علوم طبیعی را از روش‌شناسی علوم فرهنگی - علوم انسانی - جدا نمود.

هرچند بسیاری از تعاریف، روش‌ها و سنجش‌ها در علوم سیاسی با ابهام روبرو هستند، اما این امر مانع از این نمی‌شود که در حد مقدور آن‌ها را تحدید کرد. انتظاری که از نظام آموزشی می‌رود این است که تسهیلاتی برای مشخص کردن عیار علوم انسانی، بیش از دیگر دانش‌ها، تمهید نماید. به طور مثال، معیارها از یک دانشگاه به دانشگاه دیگر تفاوت می‌کند. معمولاً پایان‌نامه‌های علوم انسانی از ضوابط خاصی پیروی نمی‌کند؛ و بعضاً به گردآوری و رونویسی دیگر آثار محدود، و سپس بایگانی می‌شوند. با کمال تأسف، «فروش پایان‌نامه» پدیده‌ای است که اخیراً به شکل جدی با آن روبرو شده‌ایم.

۸- دست دوم بودن علوم سیاسی: در اکثر کشورهای جهان سوم، بر خلاف کشورهای جهان اول، علوم سیاسی و علوم انسانی دانشی دست دوم و به حاشیه رانده شده تلقی می‌شود. در ایران نیز، تصمیم‌های

۱. understanding

۲. verstehen

۳. explanation

۴. دانیل لیتل، تبیین در علوم اجتماعی (درآمدی به فلسفه علم الاجتماع)، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، صراط، ۱۳۷۳، ص ۱۱۶.

کلان حکومتی به شکلی بوده که مهندسی و پزشکی را در صدر، و علوم انسانی را در ذیل نشانده است. تا حد زیادی این مسئله به میزان درآمد در این رشته‌ها بستگی دارد. شاید ریشه این مسئله به دارالفنون برگردد که دانشجویان با استعداد را نخست در پزشکی و بعد مهندسی پذیرش می‌کردند؛ و در رتبه آخر، به علوم انسانی توجه می‌شد. از طرف دیگر، به آموزش بهایی بیش از پژوهش داده می‌شود؛ در حالی که آموزش مقدمه پژوهش، و پژوهش شرط ضروری توسعه تلقی می‌شود. علوم سیاسی نه تنها از طرف نظام، بلکه متأسفانه از طرف برخی از اساتید و دانشگاه‌ها نیز جدی گرفته نشده است. در برخی از دانشگاه‌های درجه اول کشور، تأکیدی بر برگزاری تعداد جلسات مصوب وزارت علوم و پیروی از سرفصلها وجود ندارد.

۹- فرار نخبگان: طبق آمار رسمی سالانه بین ۱۵۰ تا ۱۸۰ هزار نخبه از کشور خارج می‌شوند.^۱ هرچند در ظاهر به نظر می‌رسد که مسئله فرار نخبگان تنها معلول عوامل بالاست، ولی بر آن‌ها نیز تأثیر می‌گذارد. یکی از وظایف نظام حکومتی این است که علل فرار مغزها و کیفیت تعامل با نخبگان داخل و خارج را پیدا کند؛ و راهکارهایی متناسب با آن بیاندیشد.

ب- آسیب‌های مربوط به اندیشمندان

هرچند آسیب‌های حوزه‌های مختلف با یکدیگر ارتباط دوجانبه و تعامل دارند، اما چه بسا بتوان برخی آسیب‌ها را از باب تغلیب به یک سو منتسب کرد. به طور مثال، موارد زیر ممکن است با کل سیستم اجتماعی - سیاسی مرتبط باشند، اما در درجه اول به اندیشمندان انتساب پیدا می‌کنند.

۱- تحویل علوم سیاسی به علوم دیگر: علوم سیاسی از چند دهه قبل به شکل یک رشته علمی مستقل^۲ شناخته شده است؛ اما از آن‌جا که قبلاً مجموعه‌ای از علوم همانند حقوق سیاسی، جامعه‌شناسی

^۱ بر اساس گزارش جدید صندوق بین‌المللی پول، ایران رتبه اول را در آمار مهاجرت نخبگان از میان ۹۱ کشور در حال توسعه یا توسعه نیافته دنیا کسب کرده است. صندوق بین‌المللی پول در این مورد گزارش داده است که سالانه حدود ۱۸۰ هزار ایرانی تحصیلکرده به امید زندگی و یافتن موقعیت‌های شغلی بهتر از کشور خارج می‌شوند. این صندوق بین‌المللی در گزارش خود می‌افزاید که رقم خروج حدود ۱۸۰ هزار نخبه تحصیلکرده از ایران، به معنی خروج سالانه ۵۰ میلیارد دلار ارزش از کشور است. طبق این آمار هم‌اکنون بیش از ۲۵۰ هزار مهندس و پزشک ایرانی و بیش از ۱۷۰ هزار ایرانی با تحصیلات عالی در آمریکا زندگی می‌کنند و طبق آمار رسمی اداره گذرنامه، در سال ۸۷ روزانه ۲/۳ نفر با مدرک دکترا، ۱۵ نفر با مدرک کارشناسی ارشد، و ۵۴۷۵ نفر با مدرک کارشناسی از کشور مهاجرت کرده‌اند (عصر ایران، ۱۷ آبان ۱۳۸۸).

^۲ . discipline

سیاسی و اقتصاد سیاسی را شامل می‌شد و نگاه مستقلی به آن وجود نداشت، هنوز شائبه عدم استقلال آن در عمل وجود دارد. حمید عنایت در مقاله «وضعیت علوم اجتماعی در ایران» چنین می‌نویسد:

«از هنگامی که علوم سیاسی - سال ۱۲۷۸ هجری شمسی - به عنوان یک رشته دانشگاهی در ایران شناخته شد، تا نیمه دهه ۱۳۴۰ هجری شمسی (وقتی که سیستم «واحدی» متداول آمریکا در دانشگاه تهران پیاده شد) مطالعه و آموزش علوم سیاسی در ایران به طور وسیعی زیر نفوذ شیوه‌های آموزشی فرانسه بود. در نتیجه، مطالعات سیاسی مختصری که در این دوره طولانی در دانشگاه تهران انجام گرفت، عمدتاً به صورت مطالعات حقوقی بود، و مقولات و مفاهیم سیاسی، غالباً از دیدگاه قضایی تبیین می‌شد... آمیختگی مطالعات سیاسی با مطالعات قضایی، با تأسیس دانشکده حقوق دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۴ افزایش بیشتری یافت؛ زیرا آن دانشکده بر رشته‌های سیاست، اقتصاد و حقوق اشمال داشت؛ و علوم سیاسی به عنوان یکی از سه رشته اختصاصی دانشکده حقوق، صرفاً در سال آخر دوره لیسانس ارائه می‌شد؛ و بر تاریخ عقاید سیاسی غرب، حقوق اساسی، حقوق بین‌المللی، حقوق اداری و تاریخ دیپلماسی تأکید می‌ورزید. همه دروس این رشته مبنای اروپایی داشت؛ و استادان برای گنجاندن مفاهیم اصلی در یک قالب تاریخی که شامل نهادهای جامعه ایرانی هم باشد، یا هیچ کوششی نمی‌کردند یا مساعی ناچیزی مبذول می‌داشتند. تدریس تاریخ عقاید سیاسی غرب هم هرگز از عقاید ماکیاولی فراتر نمی‌رفت؛ حتی عقاید ماکیاولی نیز به ندرت مورد بحث قرار می‌گرفت»^۱.

عنایت می‌نویسد با اتخاذ تدریجی سیستم واحدی در اواسط دهه چهل و گسترش دوره لیسانس و تأسیس دوره فوق لیسانس و دکترای علوم سیاسی، علوم سیاسی از تبعیت مطالعات حقوقی آزاد شد و درس‌های مربوط به تاریخ عقاید سیاسی از محدوده نظریات ماکیاولی فراتر رفت و حتی به عقاید مارکس و بعد از آن تعمیم یافت. به نظر او، علوم سیاسی ایران نسبت به دیگر رشته‌های علوم اجتماعی عقب‌مانده‌تر است. از دیدگاه وی، در آسیب‌شناسی وضعیت عقب‌ماندگی اندیشه سیاسی چند عامل را تأثیر دارد: کمبود استادان اندیشه سیاسی واجد شرایط و مجرب، کمیابی کتاب‌های درسی در حوزه عقاید سیاسی، عدم تسلط بسیاری

^۱. حمید عنایت، «وضعیت علوم اجتماعی در ایران»، ترجمه: نوشین احمدی خراسانی، کتاب توسعه، ش ۵، پاییز ۱۳۷۳.

از دانشجویان ایرانی به زبان‌های خارجی، کمبود تحقیقات درباره عقاید و نهادهای اسلامی و تاریخ ایران، و محدودیت تحقیقاتی درباره اندیشه سیاسی دیگر کشورهای اسلامی.^۱ سید جواد طباطبایی نیز معتقد است علوم سیاسی در ایران به نظریه‌های جامعه‌شناسانه (چپ) تحویل شده است. به اعتقاد وی:

«ما نمی‌دانیم که علم سیاست در چه مناسباتی و چه برشی از مناسبات اجتماع شکل می‌گیرد؛ و این کنش و واکنش میان افراد و میان افراد و دولت و قدرت به چه ترتیبی است. مهم این است که مفاهیم جدید را از حوزه‌های دیگر گرفته و آنها را تنقیح کنیم تا بتوانیم در مورد مواد خودمان به کار گیریم».^۲

۲- ابهام ارتباط دو گفتمان سنت و تجدد: علم به بشریت تعلق دارد؛ و مرز و بوم نمی‌شناسد. از طرف دیگر، دانشی که در تمدن غربی به وجود آمد رنگ و بوی فرهنگ خاص خود را دارد. دانش غربی هم مبنای اومانستی^۳ و عرفی‌گرایانه^۴ دارد، و گاه شائبه استعماری نیز پیدا می‌کند. از این جاست که بنیادگرایی^۵ اساساً تجددستیز است؛ و گفتمان اسلام سیاسی (رادیکال) هم روی خوشی به آن نشان نمی‌دهد. البته بحث فناوری استثناست. انقلاب ایران که در تقابل با تجدد غربی شکل گرفت و میشل فوکو را به این اشتباه انداخت که وجوه مشترکی با پسامدرنیسم دارد،^۶ در واقع به سنت‌های ماقبل مدرن رجوع کرد. فوکو که خود در سالهای انقلاب در ایران حضور داشت، جنبه‌های ضدتجدد انقلاب اسلامی را از نزدیک

^۱. حمید عنایت، یادمان دکتر حمید عنایت پدر علم سیاست ایران، به کوشش داود غرایاق زندی، تهران، نشر بقعه، ۱۳۷۴، ص ۳۱۹-۳۲۳.

^۲. سید جواد طباطبایی، «مبانی علم سیاست در ایران روشن نیست».

http://www.lakzaee.com/index.php?option=com_content&task=view&id=۶۴۶&Itemid=۶۰

^۳. humanistic

^۴. secularist

^۵. fundamentalism

^۶. میشل فوکو، *ایرانیها چه رویایی در سر دارند؟*، ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران، هرمس، ۱۳۸۶.

درک کرد؛ و به این نتیجه رسید که ماهیتی پسامدرن دارد؛ غافل از آن که انقلاب اسلامی رؤیای حکومت نبوی را در سر می‌پروراند؛ و بدین جهت جهتی در عکس روند تجدد می‌پیماید.^۱

اندیشمندان زیادی بر ضرورت ایجاد هم‌نهاد بین دو گفتمان سنت و تجدد تأکید کرده‌اند، هرچند کمتر به نتایج روشنی در این باب اشاره نموده‌اند. مفروض ایشان این نکته مهم و زیربنایی است که نه به شکل کلی می‌توان از سنت و دین دست شست، و نه می‌توان نسبت به دستاوردهای دانش جدید بی‌توجه بود. توسعه بدون شناخت و نقادی تجدد به دست نمی‌آید. واقعیت آن است که علوم دانشگاهی در رشته‌های مختلف، و در علوم سیاسی، تا اندازه زیادی وام‌دار تمدن غرب هستند. پس اگر بناست دانشگاه و این رشته‌ها را داشته باشیم، نمی‌توانیم بین خود و دنیای متجدد دیواری بکشیم تا از خطرات احتمالی آن مصون بمانیم. یکی از علل عدم وجود دانشگاه‌های ایران در چند صد دانشگاه برتر دنیا، می‌تواند ارتباط ناقص با دنیای بیرون و نداشتن پژوهش‌های استاندارد (و یا منعکس نشدن آن‌ها در سطح جهانی) باشد. علوم سیاسی در کشور اسلامی هرچند ممکن است با دانش غربی نسبتی برقرار کند، اما از سویی با دانش اسلامی (همانند فلسفه سیاسی اسلامی و فقه سیاسی) نیز در ارتباط است؛ علاوه بر آن که به هر حال در ظرف و محیطی اسلامی باید متحقق شود. تکیه بر سنت‌های پیشین، فاصله گرفتن از تجدد و احساس استغنا از آن و قائل شدن به مرز بین خود و دیگری^۲ سبب شد اختلاف یا عدم اشتراک زبانی با دنیای متجدد روز به روز بیشتر شود. این وضع به کافی و وافی نبودن سطح علوم سیاسی در ایران منجر می‌شود. در بند بعد، همین مسئله را در خصوص دانش سیاسی اسلامی بررسی می‌نمائیم.

۳- رضایت بخش نبودن سطح دانش سیاسی اسلامی

مطالعات سیاسی اسلامی اعم است از دانش سیاسی با گرایش تجربی، فلسفه سیاسی^۳ و فقه سیاسی^۴. دو دانش اخیر که با عنوان «اندیشه سیاسی»^۵ شناخته می‌شود، از اهمیت خاصی برخوردارند. در اکثر دانشگاه‌های پیشرفته دنیا، فلسفه سیاسی زیرمجموعه رشته فلسفه است؛ در حالی که در ایران زیرمجموعه علوم

۱. سید صادق حقیقت، "انقلابی برای محو تجدد (آمرانه)"، مثلث، ش ۲۷ (۱۸ بهمن ۱۳۸۸).

۲. other

۳. political philosophy

۴. political fiqh (jurisprudence)

۵. political thought

سیاسی می‌باشد. قرار گرفتن فلسفه سیاسی تحت فلسفه هم فلسفه را از آسمان به زمین می‌کشد، و هم به فلسفه سیاسی غنای بیشتری می‌بخشد.

فلسفه سیاسی، به عنوان رشته مستقل سیاسی که از وحی بی‌نیاز است، در عالم اسلامی از کندی شروع شد؛ در فارابی به اوج خود رسید؛ و از آن زمان به بعد سیری نزولی را طی کرده است. سید جواد طباطبایی حقیقت زوال اندیشه سیاسی در ایران را در خواجه نصیر و ملاهادی سبزواری و مانند وی می‌بیند. به عقیده وی، هر چند اندیشه سیاسی با حکمت متعالیه تحریک مختصری پیدا کرد، ولی دیری نپایید که دوباره سیر نزولی خود را طی نمود.^۱ آنچه مشخص است این است که در حال حاضر فلسفه سیاسی در عالم اسلام، و به خصوص در ایران، از رونق خاصی برخوردار نیست؛ و کمتر کسی را می‌توان سراغ گرفت به شکل تخصصی در این حوزه کار کند.

به تعبیر جرجانی، «فقه در لغت به معنای فهم مقصود گوینده از طریق کلام او را گویند؛ و در اصطلاح، عبارت است از علم به احکام شرعی عملی که از ادله تفصیلی آن کسب می‌شود.»^۲ ابونصر محمد فارابی، نیز فقه را به علمی که به وسیله آن می‌توان از معلومات شرعی، مجهولات را استنباط نمود، تعریف می‌کند: «فقه صنعتی است که به واسطه آن انسان می‌تواند حکم چیزهایی که در شریعت مشخص نشده را از طریق احکام مشخص و در راستای هدفی که واضح شریعت قرار داده، استنباط نماید.»^۳

فارابی، نیاز به صنعت فقه را در صورت فقدان رئیس اول و ائمه ابرار که ملوک حقیقی هستند، ناگزیر می‌داند؛ و آن را به دو بخش آرا و افعال تقسیم می‌کند.^۴ وی که شرع را قرینه عقل، و دین را شبیه فلسفه می‌داند، به علم مدنی عامی نظر دارد که از دو گفتمان فقه مدنی و فلسفه مدنی تشکیل می‌شود. احتمالاً این تقسیم دو گانه، مبنای تقسیم سه گانه اروین روزنتال (فلسفه سیاسی، فقه سیاسی یا شریعت نامه نویسی و

۱. سید جواد طباطبایی، *زوال اندیشه سیاسی در ایران*، تهران، کویر، ۱۳۷۳.

۲. علی بن محمد الجرجانی، *کتاب التعریفات*، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۰۶ق، ص ۷۲: «الفقه فی اللغة عبارة عن فهم غرض المتکلم من کلامه و فی الاصطلاح هو العلم بالاحکام الشرعیة العملية المكتسب من ادلتها التفصیلیة.»

۳. ابونصر محمد فارابی، *احصاء العلوم*، مقدمه: عثمان محمد امین، مصر، مطبعة السعادة، ۱۹۳۱، ص ۶۹: «و صناعة الفقه هی التي بها یقتدر الانسان علی ان یتنبط تقدیر شیء مما لم یصرح و اوضح الشریعة بتحدیده علی الاشیاء التي صرح فیها بالتحدید و التقدیر ان یتحرى تصحیح ذلك حسب غرض و اوضح الشریعة بالعلل التي شرعها فی الامة التي لها شرع.»

۴. ابونصر محمد فارابی، *الملة و نصوص اخرى*، تحقیق: محسن مهدی، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۶۸، ص ۴۶-۴۷.

اندرزنامه نویسی یا آینه شاهی) قرار گرفت.^۱ وظیفه علم فقه، کشف حکم یا دستورالعمل هر حادثه در زندگی انسان است؛ و موضوع آن، احکام شرعی و یا وظایف عملی از نظر استنباط از ادله می‌باشد. فقه، در معنای عام خود، مساوی با دین است؛ و به دو قسم فقه اکبر و فقه اصغر تقسیم می‌شود. منابع فقه، عبارت است از: کتاب، سنت، عقل و اجماع. درباره اجماع گفته‌اند: اجماع منقول حجت نیست؛ و اجماع محصل هم حاصل نمی‌شود (منقوله لیس بحجّه و محصله لایحصل). مستقلات عقلیه، نیز در فقه سنتی به چند مثال همانند حسن عدالت و قبح ظلم محدود شده است. پس منابع فقه سنتی بیشتر بر کتاب و سنت تمرکز دارد. فقه اسلامی به حسب مضاف‌الیه خود، ممکن است به بخش‌های زیر تقسیم شود: فقه عبادی، فقه احوال شخصیه، فقه معاملات و عقود و ایقاعات، فقه اخلاق، فقه سیاست، فقه صنعت، فقه روابط بین‌الملل، فقه جهاد و دفاع، فقه حقوق، و فقه قضا. بخشی از مسایل فقهی با سیاست، به شکل مستقیم یا غیرمستقیم، ارتباط دارد. برخی از مسایل فقهی در ذات خود سیاسی‌اند (همانند ولایت و جهاد)؛ و برخی دیگر (همانند عقود و قضا) به شکل غیرمستقیم با مسایل سیاسی مرتبط می‌شوند. قدمای شیعه به طرح مسایل فقه سیاسی به طور پراکنده در ابواب مختلف فقه، همانند جهاد، مکاسب، ولایات، قضاء، امر به معروف و نهی از منکر، حسبه، حدود، دیات، و قصاص، اکتفا کرده‌اند. کتاب‌های *احکام السلطانیة* اهل سنت هم شامل مباحث سیاسی، و هم شامل مباحث حقوقی و اقتصادی می‌باشد. عمید زنجانی فقه سیاسی را این چنین تعریف می‌کند:

«فقه سیاسی اسلام عنوانی است که امروز ما بر کلیه مباحثی که در زمینه‌های فوق [جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، حسبه، خراج، فیء، اموال، احکام سلطانی، ولایات و به ویژه ولایت فقیه] در فقه اسلام مطرح بود، اطلاق می‌کنیم».^۲ «در فقه، مباحثی تحت عنوان جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، حسبه، امامت و خلافت، نصب امرا و قضات، مأمورین جمع آوری وجوهات شرعیه، مؤلفه قلوبهم، دعوت به اسلام، جمعه و جماعات، آداب خطبه‌ها و برگزاری مراسم عید، صلح و قرارداد با دولت‌های دیگر، تولی و تبری، همکاری با حاکمان و نظایر آن، به طور مستقیم یا غیر مستقیم، مطرح شده است؛ که به آنها احکام سلطانیه یا فقه سیاسی گفته می‌شود. به این ترتیب، فقه سیاسی شامل آن دسته

۱. Erwin I.J Rosenthal. *Political Thought in Medieval Islam* (London: Cambridge Press, ۱۹۶۲) pp ۶۲-۸۴.

۲. عباسعلی عمید زنجانی، *فقه سیاسی*، ج ۱، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷، ص ۱۹.

از مباحث حقوقی می‌شود که تحت عناوینی چون حقوق اساسی و حقوق بین الملل و نظایر آن مطرح می‌گردد.^۱

همان گونه که مشاهده می‌شود، اولاً برخی از این بحث‌ها، رابطه غیر مستقیم با مسایل سیاسی دارند؛ ثانیاً همان طور که وی توضیح داده،^۲ احکام سلطانیه در فقه اهل سنت، دایره گسترده‌تری نسبت به فقه سیاسی شیعه دارد؛ چرا که آن‌ها زودتر از شیعه با مسأله حکومت درگیر بوده‌اند. ابوالفضل شکوری نیز فقه سیاسی را به شکل زیر تعریف می‌کند:

«فقه سیاسی اسلام، مجموعه قواعد و اصول فقهی و حقوقی است که عهده‌دار تنظیم روابط مسلمین با خودشان و ملل غیر مسلمان عالم بر اساس مبانی قسط و عدل بوده؛ و تحقق فلاح و آزادی و عدالت را منحصراً در سایه توحید عملی می‌داند. لذا فقه سیاسی عملاً دو قسمت و بخش عمده پیدا می‌کند:

۱- اصول و قواعد مربوط به سیاست داخلی و تنظیم روابط درون امتی جامعه اسلامی؛

۲- اصول و قواعد مربوط به سیاست خارجی و تنظیم روابط بین الملل و جهانی اسلام.»^۳

فقه سیاسی را اگر به شکل پسینی تعریف کنیم، باید به بحث‌های بیان شده در ابواب یاد شده (مثل جهاد و امر به معروف) اشاره نماییم؛ اما اگر توجه به مستحدثات و مسائل جدید نیز داشته باشیم باید آن را به دانشی که وظیفه مکلف را در برابر هرگونه مسأله سیاسی تعیین می‌کند، تعریف کنیم. بر این اساس، ممکن است مسأله‌ای در فقه سنتی به شکل صریح مطرح نشده باشد؛ اما فقیه با استفاده از ابزارهای استنباط بتواند پاسخی برای آن بیابد؛ و یا حتی بابتی جدید در آن دانش بگشاید. به همین دلیل است که عمید زنجانی می‌نویسد:

«ما امروز به تعریف جدیدی از فقه سیاسی نیاز داریم تا به مسائل جدید سیاسی پاسخ دهد؛ یعنی صرف نظر از مسایلی که در گذشته بوده است. در فقه سیاسی، ما باید در هر زمان موضوعات آن زمان را در نظر بگیریم و پاسخی از فقه داشته باشیم. این فقه، غیر از نظریات و آرای فقهاست.»^۴

فقه سیاسی نزد حداکثری‌ها (کسانی که از دین انتظاری حداکثری دارند) معتبر، و نزد حداقلی‌ها (عرفی- گرایانی که از دین تنها انتظار مبدأ و معاد را دارند) غیرمعتبر است. هرچند فقه سیاسی شیعه نسبت به فقه

۱. همان. ج ۲، ص ۴۱.

۲. همان. ص ۴۲.

۳. ابوالفضل شکوری، فقه سیاسی، ج ۱، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۷۱-۷۲.

۴. عباسعلی عمید زنجانی (مصاحبه)، علوم سیاسی، ش ۴ (بهار ۱۳۷۸)، ص ۷-۸.

سیاسی اهل سنت رشد کمتری داشت، اما به برکت انقلاب اسلامی و درگیر شدن با مسائل حکومتی، رشد خوبی پیدا کرد. مطلوب آن است که فقه سیاسی جایگاه منطقی و اصلی خود را پیدا کند؛ نه فراتر از آنچه که باید، و نه فروتر از آنچه شاید. هر چه فقه سیاسی بسط بیشتری پیدا کند، ابهاماتش بیشتر آشکار می‌شود. به طور مثال، مصلحت به عنوان یکی از محوری‌ترین مفاهیم فقه سیاسی هنوز از نظر مفهومی تحدید نشده است؛ و معلوم نیست برای مصلحت نظام به چه میزان می‌توان احکام اولیه و ثانویه را تعطیل نمود.^۱ همچنین مشخص نیست که مقصود از «نظام» در «مصلحت نظام»، رژیم سیاسی و دولت است، یا معیشت و نظام اجتماعی. به نظر می‌رسد اگر مراد دولت باشد، فقه سیاسی در این جا به فلسفه سیاسی نیاز پیدا کند تا بتواند از ماهیت دولت پرده بردارد؛ و چارچوب مصلحت آن را تحدید نماید.

۴- ابهام در بومی‌سازی: مقصود از «بومی‌سازی» در این جا عبارت است از انطباق علوم مربوط به دنیای متجدد با شرایط خاص ایران اسلامی. مفروضات بومی‌سازی چند نکته است: این که علم منتزع و بریده شده از شرایط خاص اجتماعی و فرهنگی ممکن یا نافع نیست؛ و این که امکان تطبیق دانش بر شرایط خاص وجود دارد. البته همه سخن در شیوه بومی‌سازی و ابعاد آن است. ولی آیا علوم انسانی و علوم سیاسی همانند دیگر علوم بومی می‌شود؟ برخی بین «علم سیاست ایرانی» و علم سیاستی که موضوعش ایران است تفکیک قائل می‌شوند؛ و مقصود از بومی شدن علوم سیاسی را تفسیر اخیر می‌دانند؛ چرا که علم سیاست، ایرانی و عربی و غربی ندارد.^۲ آنچه که هست این است که به عنوان یک پیش فرض باید پذیرفت که اکثر دانش‌های انسانی در غرب رشد کرده‌اند؛ و به شکلی از اشکال باید با شرایط ما، به عنوان کشوری جهان سومی و به عنوان جامعه و حکومتی که اسلام را به عنوان دین خود پذیرفته‌اند، انطباق پیدا کند. این برداشت از بومی‌سازی که بر همروی علم و دین تأکید دارد، کمتر مورد نقاش و اختلاف است. اما، برخی معتقدند بومی‌سازی که در ایده «بازگشت به خویشتن» دهه ۴۰ ریشه دارد، در اندیشه چپ ریشه دارد؛ غرب ستیز است؛ و وجوهی از اقتدارگرایی و ضدیت با علوم انسانی در آن دیده می‌شود.^۳

^۱. سید صادق حقیقت، "تحدید مصلحت"، فرهنگ اندیشه، ش ۱۳ (بهار ۱۳۸۴).

^۲. حسین بشیریه، «وضعیت علم سیاست در ایران».

<http://www.hawzah.net/per/magazine/os/004/os00412.asp>

^۳. داود فیرحی، «بومی‌سازی»، <http://www.hamedzare.com/post-19.aspx>

۵- **ابهام در اسلامی‌سازی:** در ایران اسلامی، اسلامی‌سازی شکل خاصی از بومی‌سازی تلقی می‌شود. اسلامی‌سازی که در زبان انگلیسی از آن به *Islamization* و در زبان عربی از آن به «اسلمة العلوم» تعبیر می‌شود، نهضت علمی بود که در دهه ۱۹۸۰ بالآخر در ایران، مالزی و در بین برخی مسلمانان امریکا رواج گرفت؛ و سعی داشت علوم غیراسلامی را به شکلی اسلامی سازد. در تاریخ علوم در کشورهای اسلامی، می‌توان سه مرحله را از یکدیگر تشخیص داد:

«نخست عصر شکوفایی تمدن اسلامی که از آن تحت عنوان «رنسانس اسلام» تعبیر می‌شود. دوره دوم، دوره تأسیس علوم انسانی در غرب، مصادف با حضور استعمار در کشورهای اسلامی بود. مرحله سوم با رویکرد تملک علوم انسانی و بومی و زمینه‌مند کردن این علوم همراه است. این موضع، به دنبال پیروزی جنبش‌های رهایی‌بخش سیاسی که خواستار رهایی‌بخشی فرهنگی از علم استعمار نیز بودند، تقویت شد؛ و به ایجاد دو گرایش انجامید: نخست گرایشی که بر زمینه‌مند کردن علوم انسانی در موقعیت‌های متفاوت از شرایط تکوینشان، بر استعمارزدایی و چندزبانه شدن این علوم تأکید می‌کرد؛ و سپس گرایشی که مشخصاً با برجسته کردن «دانش سکولار» علوم انسانی، سیاست تصحیح و تکمیل آن را پی گرفته بود. اولین گرایش در مواضع جریان‌اتی چون «پسااستعمارگرایی»^۱ و «مطالعات فرودستان»^۲ بارز بود؛ و دومین گرایش، در سیاست‌های اسلامی‌سازی که در برخی از کشورهای اسلامی پی‌گیری می‌شد»^۳.

در ایران هم بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نهادهایی متکفل اسلامی‌سازی دانش شدند و آثاری در این باب منتشر کرده‌اند؛ هرچند چندان نتوانسته دانشگاه‌ها و جامعه را سیراب کند.^۴ اسلامی‌سازی مبتنی بر قرائتی

^۱ . Post colonialism

^۲ . Subalterns Studies

^۳ . سارا شریعتی، «اسلام و علوم اجتماعی، یک مسئله شناسی دوگانه»: <http://anthropology.ir/node/9470>

^۴ . از آن جمله می‌توان به «فرهنگستان علوم اسلامی» که در سال ۵۹ توسط سیدمنیرالدین حسینی تأسیس شد، اشاره نمود. این نهاد مبدع فلسفه «شدن» و اسلامی‌سازی بود؛ و اعتقاد داشت معرفت‌شناسی با تولی نسبت به خدا معرفت حاصل می‌شود. ایشان رویکردی حداکثری به دین دارند؛ و جامعه را به مجموع اراده‌ها تعریف می‌کنند. از دیدگاه آن‌ها، فلسفه تاریخ بر اساس عصیان یا پذیرش ربوبیت معنا پیدا می‌کند؛ و بر این اساس، در تاریخ دو جبهه حق (به رهبری معصومان) و باطل در برابر هم صف می‌کشند. خاستگاه مشروعیت، در نظر ایشان، ربوبیت الهی و نظریه ولایت فقیه است. آن‌ها با دیدی راهبردی معتقدند انقلاب اسلامی انقلابی سیاسی بوده، و حال به انقلاب فرهنگی نیاز هست، و در آینده به انقلاب اقتصادی. سه مرحله

حداکثری^۱ از دین است؛ به این معنا که هر آنچه در دانش امروزی یافت می‌شود در دین نیز از آن سخن به میان آمده؛ و بنابراین، می‌تواند اسلامی شود. قرائت حداکثری در دین دارای مراتب (و مقول به تشکیک) است. پس برخی تنها معتقد به اسلامی سازی علوم انسانی‌اند؛ در حالی که برخی دیگر از اسلامی کردن تمامی علوم، حتی علوم پایه همانند شیمی و فیزیک، سخن می‌گویند. نکته بسیار مهم در این بین این است که اسلامی سازی یکی از حیاتی‌ترین ارکان اسلام سیاسی محسوب می‌شود؛ به شکلی که نمی‌توان اسلام سیاسی را بدون این فرض تصور نمود. نظریه پردازان اسلام سیاسی که از دین تعبیری حداکثری دارند و با تجدد میانه خوبی ندارند، این فرض را از قبل پذیرفته‌اند که اسلام در زمینه‌های فوق استغنا دارد. علیرغم وارد شدن دروس اسلامی در دانشگاه‌ها (در قالب دروس عمومی و حتی دروس تخصصی)، هنوز این ابهام هنوز وجود دارد که در چه حوزه‌ای و چگونه علوم و دانش‌ها می‌توانند اسلامی شوند. مدعای معتقدان به اسلامی سازی می‌تواند شامل پیش‌فرض‌ها، روش و یا غایات دانش‌ها باشد. به تعبیر گفتمانی، باید دید به چه میزان گفتمان اسلام سیاسی می‌تواند در راستای اسلامی سازی و بومی سازی دانش از دیگر گفتمانها وام گیرد.

۶- ناکافی بودن مطالعات بینا رشته‌ای: یک از تفاوت‌های دانش در جهان اول و جهان سوم این است که دانشگاه‌های کشورهای دسته نخست بر مطالعات بینارشته‌ای تأکید دارد؛ و چون ماهیت علم را بیناذهنی تلقی می‌کنند بر کارهای گروهی تمرکز می‌نمایند. امروزه علوم مختلف نمی‌توانند ارتباط خود با دیگر علوم را نادیده بگیرند؛ چرا که مرزها تا اندازه زیادی در هم شکسته شده است. به طور مثال، سیاست با اقتصاد سیاسی، حقوق سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی و فلسفه سیاسی پیوند وثیقی دارد. به شکل خاص، روش‌شناسی ماهیت بینارشته‌ای دارد؛ و می‌تواند پل ارتباطی همه علوم تلقی شود. هرمنوتیک تنها جوهر فلسفی ندارد؛ و در رشته‌های دیگر همانند سیاست، حقوق و هنر نیز ریشه دوانده است. حوزه‌های دانش در ایران به مثابه جزیره‌های جدا از هم رشد می‌کنند. از نظر روانشناختی، کار مشترک روحیه همکاری، نقد

کار فرهنگستان عبارت است : ۱- روش استنباط احکام حکومتی که رسالت آن را حوزه های علمیه به عهده دارند. ۲- روش بهینه در شناسایی معادلات کاربردی که بیشتر مربوط به دانشگاهیان متعهد کشور است. ۳- روش اداره امور جامعه اسلامی که بر اساس دو مرحله قبل می باشد؛ و توسط حاکمیت جامعه و یا به عبارت دقیق تر دولت، قابل اجراست.

۱. maximalist

عالمانه و سعه صدر می‌طلبد. بعضاً «حجاب هم عصر بودن» سبب می‌شود نتوانیم بزرگان معاصر خود را بیابیم و با ایشان تعامل علمی کنیم.

۷- بحران روش: جامعه علمی ما در بعد روش‌شناسی و روش تحقیق رنج می‌برد. ابهامات موجود در فلسفه علم و روشهای علوم اجتماعی و علوم سیاسی باعث نوعی آشفتگی در شاخه‌های علوم شده است. این آشفتگی وقتی به کشورهای جهان سوم (و در این جا، کشورهای اسلامی و به خصوص ایران) می‌رسد، به «بحران روش‌شناسی» تبدیل می‌شود. شناخت روش‌ها در هر علمی امری بایسته به نظر می‌رسد. برخی دانشمندان تمایز علوم را به روش دانسته‌اند. به اعتقاد ایشان، تمایز علوم به موضوع یا غایت آن‌ها نیست. به هر حال، روش در هر علم و مکتب و نظریه‌ای نقش کلیدی دارد. حتی می‌توان گفت بحث روش در مکاتب فلسفی و مکاتب فلسفه علم نیز محور دیگر مباحث می‌باشد. اولاً هر علم یا اندیشه‌ای خواه ناخواه، چه به آن تصریح شود یا نشود، روشی دارد؛ و ثانیاً هر روشی از محدودیت‌ها و کارآمدی‌هایی برخوردار است. اگر روش‌های علوم انسانی از روش‌های علوم تجربی متمایز باشند، باز این معضل وجود دارد که روش‌های علوم انسانی و روش‌های علوم اجتماعی ناپالوده و تا اندازه‌ای متداخل و مبهم هستند.^۱ از آن‌جا که علوم سیاسی در ایران جایگاه خود را پیدا نکرده، و از طرفی مسئولان حکومتی نیاز چندانی به آن در عمل نمی‌بینند، در آن‌جا که می‌بایست از روش‌های کمی و آماری استفاده کند، به تحقیقات کتابخانه‌ای اکتفا می‌نماید. بسیاری از رساله‌ها و پایان‌نامه‌های دانشجویی به این آفت روش‌شناسانه دچار شده‌اند؛ و به جای روش‌های میدانی و تجربی به روش‌های کتابخانه‌ای پناه می‌برند.

تفکر سیاسی در ایران زمین، به شکل خاص، دچار آفات روش‌شناسانه شده است. جامعه ما، جامعه‌ای در حال گذار است، و هنوز نتوانسته تکلیف خود را با آن چه داشته و آن چه می‌خواهد روشن کند. ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که نه از سنت بریده است، نه می‌تواند دل از تجدد برکند، و نه تا به حال قدرت آن را داشته که بین آن‌ها تلفیق ایجاد نماید. تو گویی روند نوسازی یا مدرن شدن جوامع امری محتوم و غیر قابل برگشت است. در این وضع، گفتمان‌های مختلف در هم ریخته‌اند؛ و در این بین مرجعیتی یافت نمی‌شود. پس علاوه بر شناخت صحیح تجدد، باید آن را نقد کنیم؛ و سپس نسبت آن را با فرهنگ بومی خود (فرهنگ ایرانی و اسلامی) بسنجیم. در خصوص فلسفه سیاسی نیز این مشکل وجود دارد که دانش فلسفه در جامعه ما به همان اندازه که در باب متافیزیک تقویت شد، از فلسفه‌های مضاف فاصله گرفت. دوری فلسفه از فلسفه‌های مضاف نتیجه‌ای نداشت، جز بیگانه شدن این علم از واقعیت‌های اجتماعی. بر

^۱. سید صادق حقیقت، «بحران روش‌شناسی در علوم سیاسی»، مجله علوم سیاسی، ش ۲۲ (تابستان ۱۳۸۲).

عکس، در جهان غرب فلسفه‌های مضاف (همانند فلسفه سیاسی) رشد کردند و بین این رشته و واقعیت‌های اجتماعی پیوندی عمیق برقرار ساختند. به تعبیری دیگر می‌توان آسیب‌های روش‌شناسانه مربوط به جامعه خود را به چند دسته تقسیم نمود: اصل تخیلی بودن تفکر، اصل سلیقه‌ای بودن تفکر، اصل ضعف در دستیابی به اجماع نظر، اصل ضعف در برخورد با ابهام، اصل ضعف در توجه به زمان، اصل ضعف در مواجهه فکری و اصل ضعف در انتخاب میان کنترل اندیشه و مدیریت اندیشه.^۱

۸- آشفته‌گی مفاهیم: مقصود از «آشفته‌گی» در این جا در هم آمیختن مفاهیم تا آن حد است که درک معانی را در بسیاری مواضع مشکل می‌نماید. یکی از مسائلی که باعث نوعی ابهام در واژگان (علوم سیاسی) می‌شود، عدم توجه به پیشینه تاریخی آنهاست. برخی مفاهیم و اصطلاحات در مقاطع مختلف تاریخی دچار تفسیرها و تعبیرهای متفاوت و متنوعی شده‌اند. شاید بتوان گفت مهم‌ترین منشأ بحران مفاهیم علوم انسانی در ایران معاصر رویارویی دو گفتمان سنت (و دین) با تجدد بوده است. سنت و تجدد از دو جنس هستند؛ و از دو دستگاه مفهومی متمایز برخوردارند. برخی از علل آشفته‌گی مفاهیم علوم انسانی در ایران عبارتند از: فقر منابع اصلی، معضل ترجمه، کارکرد ناقص مراجع ذیصلاح و معضلی به نام «جعل اصطلاح». اگر واژه-ای بدون توجه به مفصل‌بندی‌هایش از یک گفتمان به گفتمان دیگر مهاجرت کند، با پدیده‌ای به نام «کژتابی»^۲ روبرو می‌شویم. وقتی منابع به زبان فارسی یافت نشود، به ناچار مجامع علمی به سمت ترجمه روی می‌آورند. بخشی از مشکلات ترجمه واژگان زبان مبدأ به زبان مقصد، از محدودیت‌های زبان ناشی می‌شود. اگر در زبان مقصد تعدد واژگان در حد کافی موجود نباشد، چه بسا چند واژه مختلف زبان مبدأ در مقابل یک واژه زبان مقصد قرار گیرند. متأسفانه، در ایران زبان انگلیسی به شکلی تدریس نمی‌شود که دانشجو بتواند به راحتی از منابع خارجی استفاده نماید. همین امر باعث می‌شود تحقیقات و رساله‌ها و پایان-نامه‌ها به سمت کپی‌برداری و استفاده از ترجمه‌ها سوق داده شوند. برخی معتقدند مهم‌ترین و اصلی‌ترین دلیل عقب‌ماندگی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در کشور ما ترجمه‌ای بودن این رشته است.^۳ به واقع، در رشته علوم سیاسی، منابع زیادی وجود دارند که به شکل مبهم، و گاه ناصواب، ترجمه شده‌اند. به شکل مشخص، فرهنگستان زبان و ادب فارسی و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در کاربرد صحیح واژگان در

^۱. محمود سریع القلم، روش تحقیق در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، تهران، فرزانه، ۱۳۸۰، ص ۶۲-۹۴.

^۲. distortion

^۳. صادق زیباکلام، «استادان علوم سیاسی، فقط به ترجمه توجه دارند»،

جامعه ما مسئولیت مستقیم دارند. اگر نخبگان جامعه ما توسط دو نهاد فوق گرد هم آیند و فرهنگ‌ها و دانشنامه‌های معتبری در راستای جلوگیری از آشفتگی مفاهیم در علوم مختلف تنظیم نمایند، امید آن می‌رود که محافل دانشگاهی و علمی کشور به آنها اقتدا کنند و جامعه علمی ما را از وضع کنونی برهانند.^۱

۹- خودسانسوری: چه بسا در جامعه‌ای سانسور در تحقیق و تدریس و انتشار آثار علمی وجود نداشته باشد، اما فضای مسلط این توهم را ایجاد کند که نمی‌توان آزادانه تحقیق کرد و نتایج آثار خود را منتشر نمود. به هر حال، شرط توسعه علم - بالخصوص علوم انسانی - وجود فضایی دموکراتیک است. علوم انسانی در شرایط غیردموکراتیک نتایجی به بار می‌آورد که بالضروره با گفتمان حاکم همخوان باشد. گاه عافیت- طلبی به این مسئله دامن می‌زند؛ و افراد سودجو و دو شخصیتی علم را به مسیری هدایت می‌کنند که خود باور ندارند. در نظام‌های اقتدارگرا، به لحاظ روانشناختی، حتی اندیشمندان ممکن است دچار دوپارگی شخصیتی شوند. به این ترتیب، دانشجویان نیز ممکن است در تحقیقات و رساله‌های خود به سمت موضوعاتی بروند که دردسر ایجاد نکند؛ هرچند مشکلی را نیز حل ننمایند! به اعتقاد حمید عنایت، عوامل تضعیف علوم سیاسی، هر چه باشند، از متفرعات یک عامل کلی و بنیادی که در ایران معاصر به چشم می‌خورد، به شمار می‌روند؛ و این عامل همانا نبودن سنت مباحثه سیاسی است، به صورتی آزاد و در عین حال مقرون به مسئولیت.^۲ رهبری جمهوری اسلامی ایران نیز خودسانسوری را یکی از آسیب‌های جامعه ما معرفی نمودند.^۳

۱۰- مردمی نبودن زبان: علم تا وقتی که زبان عالمان به خودشان محدود شود، فراگیر نمی‌شود و آثار اجتماعی نخواهد داشت. برعکس، اگر دانش وقتی به سطح مردم عادی می‌رسد باز قابل فهم باشد از حد مسائل نظری خارج می‌شود و به مرحله عمل می‌رسد. معروف است که در ایران حدود دو هزار نفر برای هم می‌نویسند؛ و تنها خود خواننده آثار خویشند؛ البته اگر آثار یکدیگر را بخوانند. زیاد شدن فاصله نخبگان با توده مردم خطر عوام‌گرایی و پوپولیسم را به همراه دارد. مکتوبات دانش سیاسی امروزه به

^۱ سید صادق حقیقت، «آشفتگی مفاهیم سیاسی در ایران معاصر»، مجله علوم سیاسی، ش ۲۴ (زمستان ۱۳۸۲). در این مقاله نشان داده شده که واژگان مربوط به دانش سیاست، دولت، مشروعیت، نظام سیاسی، ایدئولوژی، چپ و راست، حزب، جامعه مدنی، مردم‌سالاری و سکولاریسم چگونه در جامعه ما دچار بحران مفهومی شده‌اند.

^۲ عنایت، همان، ص ۳۲۳.

^۳ <http://davari.ir/blog/?p=69>.

خوانندگان تخصصی همین رشته محدود شده، در حالی که اندیشمندان علوم سیاسی باید بتوانند برای مردم در سطوح مختلف بنویسند و با ایشان ارتباط برقرار سازند.

۱۱- ایدئولوژیک و سیاست زده شدن علوم سیاسی: به واقع، دو گفتمان جهان اول- جهان سوم یا شمال- جنوب، و در خصوص مورد ما گفتمان اسلام سیاسی و تجدد، به شکلی در تقابل به هم قرار گرفته- اند. به شکل خاص، در جهان سوم، و در کشور ما، علوم سیاسی به مسائل سیاسی و استبدادستیزی و استعمارستیزی پیوند خورده است؛ و بیش از آن که در صدد انباشت دانش و همگرایی در راستای منافع ملی و یاری دادن به دولتمردان باشد، به ضدیت با استبداد و استعمار پرداخته است. مسئله مهم آن است که این پردازش در بین دیگر ایدئولوژی‌ها، رنگ ایدئولوژیک به خود گرفته؛ و از تحلیل واقع‌گرایانه دور افتاده است. متأسفانه، برخی از روشنفکران و فارغ‌التحصیلان علوم سیاسی به جای آن که مشکلی از دوش نظام بردارند، ناخودآگاه نقشی اپوزیسیون‌گونه به خود می‌گیرند. سیاست در صورتی سیاست‌زده نمی‌شود که از حیث نظری خود را به چارچوب و استانداردهای علمی مقید نماید؛ و در عمل بر منافع ملی متمرکز شود و از مسائل جناحی و روزمره بر حذر باشد.

ج- آسیب‌های مربوط به دانش پژوهان

برخی آسیب‌ها به دانش پژوهان مربوط می‌شود، نه این که الزاماً نقص از جانب آن‌ها باشد. در این بین، می‌توان به دو مسئله دست دوم بودن و بحران کار اشاره نمود.

۱- عدم تناسب رشته علوم سیاسی با سطح دانش پژوهان: اساساً در ایران کسانی که ضریب هوشی بالا دارند رشته‌های «بالتر» همانند پزشکی، مهندسی و علوم پایه را انتخاب می‌کنند.^۱ البته، این امر کلیت ندارد؛ و در موارد بسیاری، خصوصاً پس از پیروزی انقلاب اسلامی، افراد نخبه و صاحب فکر به این رشته جذب می‌شوند. به هر صورت، بی‌مهری به علوم سیاسی به شکل خاص، و علوم انسانی به شکل عام، در کشورهای جهان سوم واقعیتی انکارناپذیر است. هرچند یک سر این مشکل در نظام سیاسی- اجتماعی است، اما به هر حال، افراد نیز تعیین کننده‌اند. این در حالی است که در کشورهای جهان اول معمولاً افراد با ضریب هوشی بالا به علوم انسانی راه می‌یابند.

^۱. مصطفی ملکیان، «علل ضعف علوم انسانی در ایران»:

۲- بحران کار: این مسئله در ایران همیشه مطرح بوده که رشته علوم سیاسی تأمین شغلی ندارند. اصل این مشکل که در اصل به نظام اجتماعی و فرهنگی برمی گردد، دانش پژوهان را مجبور کرده در انتخاب خود به بحران شغلی نیز توجه داشته باشند. یکی از علل این بحران را باید در این امر جستجو نمود که نهادهایی که انتظار می رود از فارغ التحصیلان این رشته استفاده کنند، گاه نیروهای خود را از غیر این رشته انتخاب می نمایند. به بیان دیگر، ارتباط چندانی بین نهادهای تولیدکننده این دانش و مصرف کننده آن به چشم نمی خورد.

مروری بر سرفصلهای رشته علوم سیاسی

رشته علوم سیاسی در سال در ایران تأسیس شد. در این که دروس و سرفصلهای این رشته اساساً وارداتی بود، نباید تردید کرد. با پیروزی انقلاب اسلامی، این مسئله مطرح شد که چگونه می توان محتوایی انقلابی و اسلامی به آنها بخشید. علاوه بر اضافه شدن برخی دروس همانند «شناخت ماهیت و عملکرد امپریالیسم»، به همت آیت الله عباسعلی عمید زنجانی ۱۶ واحد مربوط به دروس اسلامی به مجموعه دروس کارشناسی علوم سیاسی افزوده شد. این عمل مبنایی باعث شد رشته علوم سیاسی تا حد زیادی با نیازهای جامعه اسلامی انطباق پیدا کند. در عین حال، به نظر می رسد سرفصلهای دروس اسلامی بعد از حدود سه دهه نیاز به بازبینی دارد؛ و اگر به نیازهای آن زمان جواب می داد، امروز دیگر نمی تواند به شکل کامل پاسخگو باشد. همچنین دیگر سرفصلها و منابع آنها نیز از دانشگاه های غربی اتخاذ شده بود؛ و با دروس اسلامی نسبتی برقرار نمی کرد. بسیاری از اساتید رشته علوم سیاسی هنوز با مبنا قرار دادن پارادایم اثبات گرایانه^۱ تدریس می کنند؛ و نه تنها به بومی شدن و اسلامی شدن این دانش توجهی ندارند، بلکه حتی به مکاتب نقاد اثبات گرایی در خود غرب نیز بی توجهند. در حقیقت، رشته علوم سیاسی هنوز هم تا اندازه زیادی به دنیای متجدد وابسته است. شاید بر این اساس بود که دانشگاه تهران در بهار سال ۱۳۸۷ سرفصلهای جدیدی برای کارشناسی علوم سیاسی تهیه کرد که در آن گرایشهایی در همان مقطع برای دانشجویان مشخص شده بود:

- ۱- اندیشه سیاسی، ۲- جامعه شناسی سیاسی و سیاست مقایسه ای، ۳- سیاستگذاری خارجی و روابط بین الملل، ۴- سیاستگذاری عمومی، ۵- مطالعات منطقه ای. گرایشی شدن رشته علوم سیاسی در مقطع کارشناسی ارشد برای اولین بار در این سرفصل دیده می شود؛ و نقطه ای مثبت ارزیابی می شود. از دیگر ویژگیهای این سرفصل جدید می توان به اصلاح سرفصلهای دروس اسلامی و اضافه کردن پایان نامه در این مقطع اشاره نمود.

۱. positivist

رشته «اندیشه سیاسی اسلام» ابتدا در پژوهشکده اندیشه سیاسی امام خمینی و سپس در دانشگاه علامه طباطبایی، دانشگاه مفید و دانشگاه‌های دیگر تدریس شد. این رشته به دلیل متمرکز شدن بر موضوع اندیشه سیاسی اسلامی تا اندازه زیادی می‌تواند به نیازهای نظری جامعه اسلامی پاسخگو باشد. علاوه بر مشکل بازار کار برای فارغ التحصیلان این رشته، می‌توان به مسئله تخصصی نبودن سرفصلهای آن نیز اشاره کرد. آن گونه که نگارنده مقاله از طراحان این سرفصل شنیده، کمبود زمان و عجله برای تصویب آنها در وزارت علوم باعث این تشتت شده است. اگر این عذر در زمان خود پذیرفته بود، لاقفل می‌بایست در سالهای بعد برطرف می‌شد؛ در حالی که هنوز هم دانشجو با همان سرفصلهای مشکل‌دار قدیم سروکار دارد. در اصلاح این سرفصلها باید توجه داشت که از متخصصان حوزوی نیز استفاده شود. اگر همکاری حوزه و دانشگاه بخواهد شکل عملی به خود گیرد، قبل از هر چیز باید در این رشته که شکل بینارشته‌ای نسبت به علوم سیاسی و علوم اسلامی دارد، تحقق یابد.

در مجموع، می‌توان به آسیب‌شناسی به دید مثبت و خوش‌بینانه نگریست و آن را مقدمه‌ای برای از بین بردن موانع و نواقص این رشته علمی تلقی نمود. در این صورت، برخی از راه‌حل‌ها را باید در نظام سیاسی-اجتماعی و برخی دیگر را در اندیشمندان و دانش‌پژوهان جستجو نمود. قبل از هر چیز، باید جایگاه علوم انسانی به معنای عام، و خصوص علوم سیاسی، در برنامه راهبردی و سند چشم‌انداز نظام مشخص، و ارتباط آن با گفتمان مسلط تبیین شود. توسعه نهادهای مدنی، به عنوان یکی از شاخصهای توسعه، می‌تواند به جذب حداکثری نخبگان منجر شود. مسئولان حکومتی با همکاری تنگاتنگ اندیشمندان علوم انسانی و علوم سیاسی می‌توانند به حل بسیاری از معضلات جامعه نائل شوند. ماهیت برخی از مسائل به شکلی است که تنها از عهده مسئولان امر و یا صاحب‌نظران بر نمی‌آید. وحدت حوزه و دانشگاه تنها در صورت تعیین نسبت سنت و تجدد میسر است. بومی‌سازی و اسلامی‌سازی علوم نیز در همین مسئله ریشه دارد؛ و تنها در محیطی مردم‌سالار می‌تواند ره به جایی ببرد. امید است که نوشتار حاضر کوششی هرچند کوچک در راه هموار ساختن راه خطیر علم سیاست در ایران اسلامی، و برداشتن موانع موجود در این ارتباط، تلقی شود.

فهرست منابع

- باوی، محمد، «وضعیت رشته علوم سیاسی در ایران» فصلنامه علوم سیاسی، ش ۳، سال اول (۱۳۷۷).
- بشیریه، حسین، «وضعیت علم سیاست در ایران»،
<http://www.hawzah.net/per/magazine/os/004/os00412.asp>
- الجرجانی، علی بن محمد، کتاب التعریفات، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۰۶ ق.
- حسینی زاده، سیدمحمدعلی، اسلام سیاسی در ایران، قم، دانشگاه مفید، ۱۳۸۶.
- -----، «گفتمان اسلام سیاسی»، روزنامه اعتماد، (۱۳۸۷/۹/۱۶).
- حقیقت، سید صادق، روش شناسی علوم سیاسی، ویراست دوم، قم، دانشگاه مفید، ۱۳۸۷.
- -----، "انقلابی برای محو تجدد (آمرانه)"، مثلث، ش ۲۷ (۱۸ بهمن ۱۳۸۸).
- -----، "تحدید مصلحت"، فرهنگ اندیشه، ش ۱۳ (بهار ۱۳۸۴).
- -----، «بحران روش شناسی در علوم سیاسی»، مجله علوم سیاسی، ش ۲۲ (تابستان ۱۳۸۲).
- دوورژه، موریس، روش های علوم اجتماعی، ترجمه خسرو اسدی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲.
- زیبا کلام، صادق، «استادان علوم سیاسی، فقط به ترجمه توجه دارند»،
<http://www.hamshahrionline.ir/news-22241.aspx>
- سریع القلم، محمود، روش تحقیق در علوم سیاسی و روابط بین الملل، تهران، فرزانه، ۱۳۸۰.
- شریعتی، سارا، «اسلام و علوم اجتماعی، یک مسئله شناسی دو گانه»:
<http://anthropology.ir/node/9470>
- شکوری، ابوالفضل، فقه سیاسی، ج ۱، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۱.
- طباطبایی، سیدجواد، زوال اندیشه سیاسی در ایران، تهران، کویر، ۱۳۷۳.
- -----، «مبانی علم سیاست در ایران روشن نیست»:
http://www.lakzaee.com/index.php?option=com_content&task=view&id=646&Itemid=60
- عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج ۱، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۷.
- ----- (مصاحبه)، علوم سیاسی، ش ۴ (بهار ۱۳۷۸).
- عنایت، حمید، یادمان دکتر حمید عنایت پدر علم سیاست ایران، به کوشش داود غرایق زندی، تهران، نشر بقعه، ۱۳۷۴.

- ، «وضعیت علوم اجتماعی در ایران»، ترجمه: نوشین احمدی خراسانی، کتاب توسعه، ش ۵، پاییز ۱۳۷۳.
- فارابی، ابونصر محمد، *احصاء العلوم*، مقدمه: عثمان محمد امین، مصر، مطبعة السعادة، ۱۹۳۱.
- ، *الملء و نصوص اخرى*، تحقیق: محسن مهدی، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۶۸.
- فوکو، میشل، *ایرانیها چه رویایی در سر دارند؟*، ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران، هرمس، ۱۳۸۶.
- فیرحی، داود، «بومی سازی»، <http://www.hamedzare.com/post-۱۹.aspx>
- لیتل، دانیل، *تبیین در علوم اجتماعی (درآمدی به فلسفه علم الاجتماع)*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، صراط، ۱۳۷۳.
- مارش، دیوید (و استوکر، جری)، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران، مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸.
- ملکیان، مصطفی، «علل ضعف علوم انسانی در ایران»:
http://aftab.ir/articles/applied_sciences/social_science/c۱۲c۱۲۲۴۳۱۴۳۹۸_litterae_humaniores_iran_p۱.php

- Rosenthal, Erwin I.J., *Political Thought in Medieval Islam* (London: Cambridge Press, ۱۹۶۲).